

دستور تاریخی در درس سمک و قطران

حسین صحراء گرد

کارشناس ارشد زبان و ادب فارسی و دبیر دبیرستان‌های نورآباد لرستان

چکیده

می‌توان دستور زبان خاصی نوشت و مجموعه‌این دستورها، دستور تاریخی نامیده می‌شود. دستور تاریخی به ما کمک می‌کند تا متون گذشته را خوب درک کنیم و در دستورنویسی جدید از آن بهره بگیریم؛ چون زبان امروز و گذشته وجوده مشترک فراوانی نیز دارند. یکی از کتاب‌هایی که کمتر از دیدگاه دستور تاریخی مورد بررسی قرار گرفته، کتاب «سمک عیار» از متون ارزشمند زبان و ادبیات فارسی است که سرشار از نکات و مباحث دستور تاریخی است و ما از این کتاب، درس سمک و قطران را معياری برای بررسی دستور تاریخی قرار داده‌ایم.

به کمک دستور تاریخی می‌توان متون گذشته را خوب درک کرد. در این نوشته برآییم که با آوردن مثال‌های گوناگون از درس «سمک و قطران» به بررسی دستور تاریخی در این درس پردازیم و با ارزش‌های ادبی و دستوری آن بیشتر آشنا شویم. این نوشته می‌تواند راه‌گشایی برای فهم بهتر دستور تاریخی برای دانش‌آموزان، بهویژه در درس‌های دستور تاریخی سال سوم انسانی، باشد.

کلیدواژه‌ها: دستور تاریخی، جمله، فعل، حرف، سمک و قطران

مقدمه

زبان امری دگرگون شونده است و همه زبان‌های دنیا همواره در تغییرند. واژه‌هایی به وجود می‌آیند و واژه‌هایی به علل مختلف فراموش می‌شوند، تلفظها دگرگون می‌شوند و ساختمان جمله‌ها نیز تغییر می‌یابند. زبان شیرین فارسی نیز از این دگرگونی برکنار نمانده است و با آنکه ۱۲۰۰ سال از عمر فارسی دری می‌گذرد، دستخوش دگرگونی‌های فراوانی شده است. البته درک زبان سعدی، فردوسی و رودکی برای ما فارسی زبانان چندان دشوار نیست اما بدون آشنایی با نکات دستوری و سبکی آن‌ها، نمی‌توان زبانشان را به خوبی دریافت. این نکته در مورد شاعران و آثار نویسنده‌گان دیگر نیز صدق می‌کند. از آنجاکه زبان در هر مرحله از دگرگونی، ویژگی‌هایی دارد که با دوره‌های بعد متفاوت است، برای هر دوره زبان

* تکرار و کوتاهی جملات از ویژگی‌های بارز این درس است:

- قطران گفت: ای آتشک، شیر آمدی یا رویا؟
آتشک گفت: ای پهلوان، به اقبال تو شیر آمد و سمک را بسته آوردم. قطران نگاه کرد و سمک را دید.

- سمک و آتشک نگاه داشتند تا قطران بخفت، هر دو برخاستند و به خیمه قطران آمدند. قطران را دیدند، بیهودش افتاده. سمک گفت: ای آتشک، اورا چگونه ببریم؟ آتشک گفت: ای پهلوان، تو دانی، من این کار ندانم. سمک اندیشه کرد و گفت: ای برادر، هیچ مهدی به دست توانی آوردن؛ سمک گفت:

- آتشک به بارگاه رفت که استر آورد. سمک، قطران را در مهد خوابانید و هر چه یافت از زرینه و سیمینه همه در مهد نهاد که در حال، آتشک

خواهیم کردن.
 - من چه کرده‌ام که مرا بخواهی کشت.
 - و او را بخواستی بردن.
 - از بهر آنکه تو گردن مرا بخواستی زد.
 * ساختن نوعی فعل مضارع و آینده با «توانستن» و مصدر که نیز در این درس زیاد به کار رفته است:
 - و بگویی که من، او را توانstem آوردن، نگاه نیز توانم داشت.
 - ای برادر هیچ مهدی به دست توانی آوردن.
 - توای رفتن که سمک را دست بسته پیش من آوری.

۵. آوردن «ب» زینت و تأکید بر روی فعل ماضی ساده:
 - این بگفت و روی به راه نهاد، تاز طلایه بگذشت.
 - او را بگرفت و کارد برکشید تا او را بشکند.
 - احوال تو با من بگفت.
 - شراب بسیار بر خود پیمود تا مست گشت و بخت.
 - و احوال بگفت که پهلوان چنین فرموده است.

۶. فعل‌های پیشوندی در این درس فراوان به کار رفته که از ویژگی‌های سبکی این کتاب است. این پیشوندها به ترتیب کاربردشان عبارت‌اند از:
 «ب، باز، در، فرو» مانند: بر پار بود، برکشید، برآوری، برگرفت، برخیزد، فروبریم، بر دار کنیم، بریند، فروگیرند، برکشند، بازآمد، درآمدند، برآمد، درآمد، برافکند، بازمی‌داد، باز کرد، در مالید، فروماند.

۷. سمار و ازهای عربی در متن داستان کمتر از پنج درصد است؛ و ازهای مانند: طلایه، تعییه، عیار، غدر، اقبال، سلیح، مهد جلب، اعزاز، اکرام، تمکین، نهیب، سلاح، حیلت و...

امروزی، فعل‌ها در سمک و قطران به شیوه‌های دیگر نیز معمول بوده‌اند.
 * مضارع التزامی (بن مضارع+شناسه) که به فراوانی در درس، این نوع کاربرد دیده می‌شود.
 - سوگند خور که مرا به جان امان دهی.
 - و به جان زینهار دهم.
 - و دلارام به زنی من دهد.
 - تا چون تو را پیش وی برم از عهده کار من بیرون آید.
 - تا من دلارام را بی‌رنجی در کنار تو آورم.
 - مرا دست بازبند و پالهنج در گردن افکن.

- قطران گوید: تو مرا بر خویشتن گیر.
 - قطران گفت: تا بین شادی خوریم.
 - ای آتشک، دو استر به دست آور که تو این جایگاه گستاخی تا من ترتیب قطران کنم.
 - چون من مست شوم.
 - تا اگر لشکر شبیخون آرند، من در میانه نباشم.
 - سی غلام را بفرمود تا سلیح پوشند.
 مضارع اخباری (بن مضارع+شناسه):
 - سمک را دست بسته پیش تو آورم.
 - و نیکدانی که از دست من بهتر برخیزد تا از دست قطران.

- گوید او را گردن بزنید؛ تو گویی فردا داری در میدان فرو برم و او را بردار کنیم.
 - قطران گفت: تو دانی.
 - آتشک گفت: ای پهلوان، تو دانی من این کار ندانم.
 * فعل امر (می+بن مضارع):
 - مرا دست باز بند و پالهنج در گردن افکن و کشان می‌بر تا پیش قطران.
 این فعل امر را از آن رو که بر تداوم کار دلالت می‌کند - «امر مستمر» نامیده‌اند.

* فعل نهی (م+بن مضارع):
 - ای آتشک، رها مکن.
 * آینده (آوردن مصدر کامل به جای مصدر مرخم و افزودن «ب» به فعل معین):
 - ما با سمک چه کردیم و با دیگران چه

برسید و دو استر بیاورد و مهد بر استران نهاد.

- پس غلامان را بیاورد و پیرامون مهد بداشت و غلامان با هم می‌گفتند: این چه حالت است، تا از لشکر گاه بیرون رفته‌ند، از دست راست طلایه بگذشتند. غلامان، غافل، تا بر کنار لشکر گاه خورشید شاه آمدند.

- آتشک آن کند که سمک فرماید و با دوست وی دوست و با دشمن وی دشمن.
۲. در تمام جمله‌های متن درس، دو نهاد (جدا و شناسه) با هم مطابقت دارند.

۳. جایه‌جایی اجزاء جمله:

* تأخیر متمم که بیشترین جایه‌جایی اجزاء جمله به همین مورد است:
 - کسی هست از آن پادشاه ماجین.
 - او را بخواه از شاه.
 - سوگند خورد به بیزان دادار کرد گار و به نان و نمک مردان و به صحبت جوانمردان.
 - و کشان می‌بر تا پیش قطران.
 - آتشک می‌گفت با خرمی و نشاط و آمد به خبیمه قطران.
 - پهلوانان همه می‌خندیدند از کار سمک.

- چنان که از جای برآمد از زخم قفا.
 * تقدیم مسند بر نهاد برای تأکید:
 منم سمک عیار.
 * تأخیر مضافقالیه: چه جای کشتن است مردی چنین؟

* تأخیر قید:
 - قطران را دیدند، بی‌هوش افتاده.
 - ای آتشک، سی غلام را بخون، همه سلاح پوشیده و شمشیرها کشیده.
 - قومی دید که می‌آمدند، تیغ‌ها کشیده و مهدی در میان گرفته و یکی دیگر زمام استران گرفته.
 - چنان که پادشاهان را آوردن، در مهد خوبانیده و غلامان او را بدرقه کرد.

* تأخیر قسمتی از قید:
 - ای آتشک، شیر آمدی یا رویاه؟

۴. به جز ساختهای معمول

۱۴. انواع را: در گذشته «را» انواع گوناگون داشته است و در این داستان علاوه بر نشانه مفعولی، کاربردهای دیگری از «را» دیده می‌شود.

* نشانه فک اضافه (اضافه گسته):

- او را دلارام نام است= نام او سوگند خور که مرا به جان امان دهی: به جان من

- تو مرا برادری= برادر من

- مرا دست بازپند= دستِ من

- گوید او را گردن بزنید= گردن او

- یکی را پالهنگ در گردن کرده= در گردن یکی

- زود او را گردن بزنید= گردن او را

- تا قطران را بدرقه باشد= بدرقه قطران

* به جای حرف اضافه «به»، «برای»، «از»، آمده است:

- او را قفایی می‌زند= به او

- و مرا از آن نامی بود= برای ما

- و غلامان مرا نگهاری کنند= از من

- سی غلام را بفرمود تا سلیح پوشند، سمک را

گفتند= به سی غلام، به سمک

- او را کار چون افتاد= برای او

- سمک او را قفایی زد= به او

- من نیز بر آن ستیزه که مرا قفا زند= به من

۱۵. از حرف ندا فقط از «ای» استفاده شده است: ای آتشک، دو استر به دست آور.

۱۶. استفاده فراوان از «که» پیوند و استه ساز حدود ۲۸ بار:

- ناگاه یکی را دید که روی به لشکرگاه ایشان نهاده بود.

- من چه کرده‌ام که مرا بخواهی کشت.

نتیجه‌گیری

با توجه به شاهد مثال‌های ارائه شده، باید گفت که سبک این کتاب بیناییں است. هر چند بیشتر نزدیک به سبک خراسانی است، کهنگی‌های آن سبک مانند کلمات مهgor، آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم و ... را ندارد. همچنین، دشواری‌های سبک عراقی مانند فراوانی واژه‌های عربی، آوردن اشعار و امثال عربی و جملات طولانی و اطناب نیز در متن دیده نمی‌شود.

۸. استفاده از متراالفات و کلمات با بار معنی یکسان در جمله‌های پشت سرهم و گاهی در یک جمله:
- سمک عیار پیش خورشید شاه بر پای بود و خدمت می‌کرد.

- این بگفت و روی به راه نهاد و برفت.
- سوگند خور که مرا به جان امان دهی و نیازاری.
- ای آتشک، تو در شب روی و عیاری دستی داری.

- ای پهلوان حاجتی دارم؛ اگر مراد من برآوری.
- آتشک غدر نکند و خیانت نیندیشد.
- او را به اعزاز و اکرام تمام در مهد خوابانیده‌ام.

۹. استفاده از قید حالت برای جذاب نمودن داستان:

- به اقبال تو قطران را بسن بیاورم.
- او را دل تنگ دیدم.
- آتشک می‌گفت با خرمی و نشاط.
- غلامان، غافل، تا برکتار لشکرگاه خورشید شاه آمدند.

- چشم نیک باز کرد

۱۰. حذف

حذف نهاد به قرینه لفظی: آتشک خرم شد و [آتشک] در دست و پای سمک افتاد و [آتشک] گفت: بندهام، تو چه فرمایی.

حذف فعل به قرینه لفظی: و آن کند که سمک فرماید و با دوست وی دوست باشد و با دشمن وی دشمن [باشد].

حذف فعل استنادی به قرینه معنوی: چون آتشک را دیدند که یکی را پالهنگ در گردن کرده [آن است]
- قطران بر مثال زنده پیلی مست خفته [بود]

۱۱. کاربرد واژه «کار» به معنای طرح و نقشه: از آنجا مرا به خیمه خویش بر تا از آنجا کار بسازیم؛ چنان که باید ساخت.

۱۲. استفاده از ضمیر اختصاصی (مالکیت) «از آن»: کسی هست از آن پادشاه ما چین که او را دلارام نام است.

۱۳. کاربرد حرف اضافه مرکب «از بهر» به جای «برای»: از بهر آنکه تو گردن مرا بخواستی زد.